

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
 تاریخ: ۴ آذر ۱۳۹۹
 موضوع جزئی: آیه ۳۵ _ بخش اول _ بررسی دلالت «أسکن» و «کلا»
 مصادف با: ۸ ربیع الثانی ۱۴۴۲
 بر وجوب _ بخش دوم _ اقوال در مورد نهی «لا تقربا» _
 جلسہ: ۱۷
 قول اول: نهی تحریمی و بررسی آن

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین واللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

بررسی دلالت «أسکن» و «کلا» بر وجوب

عرض کردیم که آیه ۳۵ دو بخش دارد. بخش اول آن امر به سکونت در جنت و اینکه در این جنت آدم و حوا می‌توانند هر نوع تصرفی را داشته باشند. تنها یک نکته از بخش اول آیه باقی مانده و آن این است که امر به اکل در «کلا منها رغدا حیث شئتما»، آیا دلالت بر لزوم و وجوب می‌کند یا رخصت و اباحه؟

در مورد اسکن هم بحث است که آیا دال بر لزوم و وجوب است یا اباحه؟

صاحب روح المعانی احتمال می‌دهد: «أسکن» دال بر وجوب باشد. یعنی آدم باید وارد در جنت می‌شد.

بر وزن آنچه که در مورد سکونت در بهشت مطرح شده، ممکن است کسی بگوید «کلا» هم دلالت بر لزوم و وجوب دارد ولی اینطور نیست. در مورد امر به اکل کسی چنین نگفته و احتمالش هم مطرح نشده که آنجا یک امر الزامی باشد که حتما آدم باید این تصرفات را داشته باشد. بلکه یک امر و اباحه ارشادی است به این معنا که شما می‌توانید در این بهشت هرگونه که بخواهید استفاده کنید. یعنی این آزادی و رخصت برای شما وجود دارد.

نکته ای که احتمال الزامی بودن و وجوب امر به سکونت و اکل را تضعیف و منتفی می‌کند، این است که اساسا عالم مذکور، عالم تکلیف نبود چون هنوز پای تشریح و قانون باز نشده بود. و رسالت و نبوتی برای آدم تعریف نشده بود و به تبع آن تکلیفی مقرر نشده بود. لذا اینکه ما بحث کنیم که این دو امر از اوامر لزومی و وجوبی بودند، منتفی است.

پس آنچه که می‌ماند این است که معنای امر به سکونت و خوردن، اباحه و رخصت است. منظور از اباحه و رخصت هم اباحه مولوی نیست که شما بگویید این هم یک نوع تشریح و قانون گذاری است. خیر این اباحه در واقع یک اباحه ارشادی است. اباحه ارشادی در واقع یعنی اینجا شما می‌توانید از این منافع بهره مند شوید. در اینجا آرامش بگیرید و هر نوع تصرفی خواستید انجام دهید. معنای اباحه ارشادی یعنی اینکه ارشاد می‌کند به وجود فوائد و منافی که انسان می‌تواند از آن‌ها بهره مند شود. این مقدار اساسا محتاج جعل و تشریح نیست. مانند اینکه کسی مهمانی می‌رود، میزبان باغ و محلی را به او نشان می‌دهد و گوید در اینجا می‌توانید استراحت کنید، اینجا می‌توانید گردش کنید و... این اباحه است ولی در واقع بیان منافی است که در مرشد^۱ الیه وجود دارد و طبیعتا اگر او عمل کند از آن منافع بهره مند می‌شود. مثل اینکه دکتر به مراجعه کننده اش می‌گوید این غذاها خوب است برای تو و اگر بخوری بهتر می‌شوی. اینجا هم اباحه است. می‌گوید

بعضی از غذاها را نخور و بعضی دیگر را بخور. اینکه می‌گوید این غذاها را بخور، در واقع امر مولوی نیست بلکه دارد یک اجازه و رخصتی می‌دهد. یا حتی امر هم نمی‌کند و می‌گوید این غذاها منفعت دارد و تو را تقویت می‌کند و یا مریض نمی‌شوی و یا خوب می‌شوی؛ در اینجا دارد ارشاد می‌کند به منفعت‌های آن غذا و دارو و لذا جعل و قانون نیست و آن محذوری هم که وجود داشت بر طرف می‌شود.

در مورد «کلا» هم همینطور است. می‌گوید: «کلا منها رَعَدَا حَيْثُ شَتَّمَا»، در واقع اینجا هم یک نوع اباحه است. اباحه ای هم که در اینجا وجود دارد یک نوع اباحه ارشادی است. یعنی در اینجا آزادی که هر نوع تصرفی که می‌خواهید داشته باشید و از همه این منافع و فوائد می‌توانید بهره‌مند شوید.

تنها یک نکته در اینجا باقی می‌ماند که قبلاً هم عرض کردم. اساساً ورود انسان به بهشت و بهره‌مندی از این نعمت‌ها و نهی و محدودیت نسبت به بعضی از امور، این‌ها همگی برای حصول آمادگی انسان برای ورود به زمین بود. این نکته ای است که در پایان این آیات در موردشان جمع‌بندی خواهیم داشت. ما فعلاً به اصل داستان می‌پردازیم تا برسیم به آن جمع‌بندی نهایی. اگر چه در آغاز سخن پیرامون این آیات اشاره ای هم به این نکته داشتیم.

بخش دوم آیه

بخش دوم آیه با نهی شروع می‌شود. می‌فرماید: «کلا منها رَعَدَا حَيْثُ شَتَّمَا و لا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين». خداوند نهی می‌کند حضرت آدم و حوا را از نزدیکی به درخت و بعد می‌فرماید: اگر چنین شود، آنگاه شما از ظالمان و ستمگران خواهید بود.

چند مسئله در اینجا وجود دارد. چند پرسش که باید پاسخ داده شود تا مراد و مقصود از آیه معلوم شود.

۱. یکی اینکه در اینجا صیغه نهی بکار رفته است. این نهی کدام یک از اقسام نهی است؟ نهی مولوی تحریمی، نهی تنزیهی، یا نهی ارشادی؟

۲. دوم اینکه منهی^۱ عنه چیست؟ از چه چیزی نهی شده؟ نهی از قرب به هذه الشجرة یا نهی از اكل هذه الشجرة؟

۳. سوم اینکه خود این شجرة چه بود؟ منظور از «هذه الشجرة» که در این بخش از آیه نهی شده از اكل یا قرب به آن، چه بوده؟

۴. مسئله دیگر اینکه وقتی خداوند می‌فرماید اگر این کار را کردید شما از ظالمان خواهید بود یعنی چه؟ اینکه اگر آدم و حوا به این درخت نزدیک شوند و یا از آن بخورند، ظلم به چه کسی کرده‌اند؟ چرا قرب و اكل به این شجرة منشأ این است که این دو در زمره ظالمان و ستمگران قرار بگیرند؟

این‌ها به هر حال مطالب و سوالاتی است که در اینجا مطرح است و باید پاسخ داده شود.

مطلب اول: نوع نهی «لا تقربا»

نهی در اینجا نهی تحریمی است یا تنزیهی و یا غیر از این دو.

قول اول: نهی تحریمی

عده ای معتقدند این نهی تحریمی است. یعنی نهی مولوی تحریمی است. دلیل این‌ها بر مولویت و تحریمی بودن نهی چیست؟

دلیل اول

ما نظائر این را در قرآن داریم با همین فعل و با همین ترکیب که لا تقربوا بکار رفته است و ظهور در نهی تحریمی دارد. مانند: «لا تقربوهنّ حتی یطهرن»، «و لا تقربوا مالَ الیتیم إلا بالتی هی أحسن». این آیه هم بر وزان همین موارد است. این لفظ یعنی «لا تقربا» بصیغته و مادّته در قرآن به کار رفته و از آن نهی تحریمی اراده شده است. لذا همانطور که این ماده و صیغه در برخی از آیات قرآن ظهور در نهی تحریمی دارد، اینجا هم نهی تحریم از آن استفاده می‌شود و دلالت بر حرمت دارد. یعنی ظهورش این است و ما دلیلی نداریم که از این ظاهر رفع ید کنیم و معنای دیگری از آن استفاده کنیم.

دلیل دوم

اینکه خداوند تبارک و تعالی به دنبال این نهی فرمود: اگر شما با این نهی مخالفت کنید یا از این شجره بخورید و یا به آن نزدیک شوید، «فتکونا من الظالمین»، برای چه بود؟ نفس اینکه خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «فتکونا من الظالمین»، معنایش این است که اگر شما این کار را انجام دهید در واقع به خودتان ظلم کردید و شاهدش هم این است که بعد از مخالفت با این نهی و اکل، این‌ها خطاب به خداوند عرض کردند: «قالا ربّنا ظلمنا أنفسنا». بعد که به این درخت نزدیک شدند و یا از این درخت خوردند متنبه شدند و به خدا عرض کردند که خدایا ما به خودمان ظلم کردیم. اینکه می‌فرماید: «ظلمنا أنفسنا» یعنی با نهی تو مخالفت کردیم. اگر نهی تحریمی نبود، «ظلمنا أنفسنا» معنا نداشت. اینکه خداوند می‌فرماید: «فتکونا من الظالمین» و مخالفت را موجب ظلم بداند، معلوم می‌شود نهی، نهی تحریمی است.

دلیل سوم

اگر این نهی تحریمی نبود، نه اخراج آدم از بهشت وجهی داشت و نه توبه. اصولا اخراج برای این است که مجازات کنند، مؤاخذه کنند به خاطر معصیت و مخالفتی که با امر و یا نهی خداوند تبارک و تعالی کرده است. و نیز توبه در جایی است که با امر و نهی خداوند تبارک و تعالی مخالفت شود، و الا اگر نهی تحریمی و الزامی نبود، توبه معنایی نداشت. این‌ها سه دلیلی است که برای نهی تحریمی بیان کردند.

بررسی قول اول

و لکن فی الكلّ نظر؛ هر سه دلیل محل اشکال است.

اشکال اول: مهمترین مشککش همانطور که قبلا بیان شد، این است که اساسا آنجا هنوز مسئله تکلیف، تشریح، مقررات و قانون مطرح نبوده. نه رسالتی بود و نه نبوتی. اگر ما بگوییم این نهی، نهی تحریمی است، این فرد اعلاّی قانون و تکلیف است. آن عالم که عالم تکلیف نبود که نهی تحریمی مولوی باشد.

اشکال دوم: مشکل دوم این است که اساسا این با مبنای عقیدتی مسلمان ها مخالف است و آن مسئله عصمت انبیاء است. بالاخره اگر این نهی تحریمی مولوی بوده، باید بگوییم او معصیت کرده است. اگر نهی تحریمی باشد، این مخالفت و تمرد آدم مصداق بارز معصیت است و کاملا روشن است که معصیت در مورد انبیاء قابل قبول نیست.

این‌ها به طور کلی دو نکته ای بود که اصل این قول را منهدم می‌کند. اما پاسخی هم می‌توانیم برای ادله این‌ها بدهیم. **بررسی دلیل اول:** اینکه در دلیل اول گفته شد این نهی بصیغته و مادته در قرآن بکار رفته، بله بکار رفته ولی مهم این است که ما باید ببینیم آیا قرینه ای وجود دارد یا ندارد؟ آنجا که حمل بر تحریم شده، بواسطه ظهور اولی نهی است و اینجا کأن ما قرینه داریم که این را نمی‌توانیم حمل بر تحریم کنیم. به عبارت دیگر با وجود قرینه می‌توان لفظ را و هیئتی را از معنای ظاهر خودش منصرف کرد.

بررسی دلیل دوم: اما دلیل دومشان که آدم و حوا می‌گویند: «**ظلمنا أنفسنا**» و خداوند فرمود اگر چنین کنید «**فتکونا من الظالمین**»، این لزوما دلالت بر این ندارد که این نهی، نهی تحریمی مولوی باشد. ظلم به نفس مراتبی دارد. اگر کسی با نهی تنزیهی هم مخالفت کند، این می‌تواند مصداق ظلم به نفس باشد. ظلم به نفس حتما در دایره مخالفت یا موافقت با امر و نهی تحریمی و وجوبی نیست. حتی بالاتر، اینکه می‌گویند «**حسنات الأبرار سیئات المقربین**»، در مورد مقربین آنچه که برای دیگران حسن است، این خودش برای او سیئه محسوب می‌شود و این باعث سقوط مرتبه می‌شود. این هم خودش یک نوع ظلم به نفس است.

پس ظلم مراتبی دارد و تنها در پرتو مخالفت با نهی تحریمی حاصل نمی‌شود.

بررسی دلیل سوم: اما مسئله اخراج از بهشت و مسئله توبه که آن‌ها را شاهد گرفتند بر اینکه این نهی، نهی تحریمی است؛ عرض ما این است که مسئله اخراج و توبه هم لزوما نمی‌تواند شاهد و مؤید تحریمی بودن نهی شود. اگر ما مثلا گفتیم که نهی ارشادی و یا تنزیهی است، این به عنوان اثر وضعی آن تمرد و مخالفت می‌تواند گریبان حضرت آدم را گرفته باشد. یعنی کأن از اول به او گفته شده این کار را نکن که اگر این کار را بکنی این آثار وضعی را به دنبال دارد. یعنی اگر چنین کنی، موجب هبوط و سقوط تو می‌شود. پس اخراج او از بهشت، نه صرفا برای مخالفت با این قانون و تکلیف است، کأن این اخراج نتیجه قهری و اثر وضعی آن تمرد است که در بحث ارشادی بودن از نهی إنشاءالله بیشتر توضیح خواهیم داد. توبه هم همینطور؛ توبه یعنی قصد بازگشت و عزم بازگشت برای اینکه دیگر چنین تمردی از او سر نزنند. وقتی آدم به چشم خود دید که تمرد او چه آثار و عواقب و سرانجامی برای او داشت، قهرا عزم کرد که دیگر حتی در این حد هم با نواهی ارشادی خداوند مخالفت نکند.

بنابراین، این ادله و این قول که نهی از قرب یا اکل تحریمی مولوی باشد، باطل است و نه ادله آن‌ها می‌تواند این مطلب را اثبات کند و نه قرائن و شواهد اجازه می‌دهد که ما این را حمل بر نهی تحریمی کنیم.

سوال دوم این است که این نهی از چه چیزی صورت گرفته، منهی^۱ عنه چیست؟ آیا منهی^۲ عنه قرب است یا اکل که انشاءالله در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»